

مکتب سی مرغ «بخش هفدهم»، فصل سیزده  
سیستم گریزی بیماری ساختاری ایرانیان  
"ایران یعنی همه ایرانیان"

مهدی مطهرنیا

- مقدمه

در بخش شانزدهم مکتب سی مرغ؛ و فصل دوازدهم از "اومانیزم رهایی و آدمیت ایرانی" به عنوان "تقابل گرای بی‌ماری ریختاری ایرانیان" به سویه‌گیری تقابل‌گرایی به واسطه‌ی وجود بافتاربندی کلام محورانه در ایران و تاریخ فرهنگ و تمدن ایرانی پرداختیم. در بخش چهاردهم، موضوع بافت و بافتار و معنایی که از آن افاده می‌کنم؛ همراه با ویژگی‌های گوناگون لایه‌های مختلف کلام محوری باز شکافته شد و در پایان بر این نکته پای‌فشاری شد که «اکنون ما ایرانیان در همه جهات با این خصلت‌ها - ویژگی‌های کلام محوری» - آلوده شده‌ایم.

در بخش شانزدهم از نوشتار حاضر، به تقابل‌گرایی ناشی از بافتاربنده دوانگاره‌سنی‌ش‌گر توجه شد. پروای آن داشت که در پرتو دوانگاری سنی‌ش‌گر موجود در بافتار

بندی ما ایرانیان امروز جسمانیت وجودی و ریختار قوام بخش موجودیت ما متوجه تقابل گرایی و رودرویی‌های مداوم برای اثبات خویش به دیگران و مهم‌تر از آن به خود شده‌ایم. به گونه‌ای که برای اثبات خود نفی هموطنان و رودرویی با آن‌ها را وجه همت قرار می‌دهیم. هم‌پذیری، هم‌نشینی، هم‌فکری، هم‌گامی، هم‌دلی در میان ما به وجود نمی‌آید و موجب هم‌بختی یا اتحاد عملی میان ایرانیان نمی‌شود.

بیان شد که در این ریختار هر فرد در پی نفی فرد و افراد دیگر بر آن است که خود فربه‌سازانه به جای "آدم سیاسی" و متعهد نسبت به خود و جامعه پیرامونی اش به عنوان یک "انسان اقتصادی"؛ در نهایت به گونه‌ای شوربختانه و با عرض جسارت انگل‌گونه از حق دیگران و با نفی دیگران ارتزاق کند. اکنون ایرانیان غالباً در بافتاری کلام محورانه ریختاری تقابلی پیدا و به جای "همه با هم" گرایش بیشتری به "همه در برابر هم" وارد شده‌اند؛ فساد اخلاقی و دوری از راستی و درستی در این پهنا گستره می‌یابد. بایسته است تا این بیماری را از نظام اندیشگی ایرانیان به دور داشت.

اکنون در هرم شکل‌گیری شاکله‌ی جامعه بعد از گذار از قاعده‌ی بافتاربندی و ریختارپذیری به سطح بالاتر یعنی لایه‌ی سیستمی می‌رسیم. سیستم در تعریف معنادار و به دور از موضع‌هنجاری متوجه این جمله بندی است که: سیستم عبارت است از مجموعه‌ای از اجزاء، که هر جزء کارکرد خاص خویش را دارد و در مجموع کارکرد دیگر اجزاء را تکمیل می‌کند. تئوری سیستم و تفکر سیستمی، از جایگاه بس رفیعی در آینده اندیشی یا باریخ‌شناسی برخوردارند. این نزدیکی به گونه‌ای است که بعضی رابطه‌ای این‌همانی بین آن‌ها ایجاد می‌نمایند. تفکر سیستمی در کنار تفکر انتقادی و این دو همراه با تفکر استراتژیک به زعم من الماس درخشنده برای رفتن به آینده می‌مانند؛ که من به زودی در کتابی به همین نام یعنی «الماس درخشنده» آن را با عنوان گزارش پژوهشی؛ در سایت [cimorg.org](http://cimorg.org) منتشر خواهم کرد.

بر اساس این دیدگاه در تفکر استراتژیک، باید گستره‌ی پرپهنای هر موضوع مورد علاقه را از بالاترین نقطه‌ی ممکن با تیزبینی تمام دید؛ و با دست‌آویختن به جامعیت‌نگری؛ موضوع را در پرتو ریزنگری‌های دقیق با شکنه‌های موجود احتمالی بسیار پنهان در محیط موضوع، مورد نقد و بررسی قرار داد.

ریشه‌های نگرش سیستمی در بلندای تاریخ بشری جای دارد. رد پای مفهوم سیستم و نگرش سیستمی را می‌توان در آثار بزرگانی همچون افلاطون، مولانا و هگل مشاهده کرد. در قرن بیستم نیز می‌توان لودویگ فان برتالانفی (۱۹۷۲-۱۹۰۱م) زیست‌شناس و فیلسوف اثریشی را پایه‌گذار نظریه عمومی سیستم‌ها به صورت مدون و علمی دانست. او می‌گوید از آنجا که اساسی‌ترین ویژگی‌های موجودات، در اجزای تشکیل‌دهنده آنها

نهفته است، روش بررسی مرسوم که تنها به بررسی یک جزء یا یک فرآیند می‌پردازد، نمی‌تواند تشریح کاملی از آن موجود به دست دهد. همچنین، نگرش تک بعدی نیز نمی‌تواند اطلاعات جامعی درباره نحوه هماهنگی اجزا و فرآیندهای گوناگون سیستم‌ها را در اختیار ما قرار دهد.

تفکر سیستمی چیست؟ سیستم به مجموعه‌ای از عناصر گفته می‌شود که برای تولید رفتاری خاص با هم به تعامل می‌پردازند. تفکر سیستمی بخشی از حوزه‌ی پویایی‌شناسی سیستم است که در سال ۱۹۵۶ توسط جی فارستر (Jay Forrester)، استاد دانشگاه ام آی تی (MIT) بنیان نهاده شد. فارستر پی برد که برای آزمودن ایده‌های جدید سیستم‌های اجتماعی، به روشی بهتر و مشابه با روش آزمودن ایده‌های مهندسی نیاز است. تفکر سیستمی این امکان را فراهم می‌کند تا شناخت دقیقی از سیستم‌های اجتماعی و بهبود آنها به دست آوریم.

افکار بر اعمال و رفتار انسان اثر می‌گذارد. تغییر اعمال و رفتار شرایط را تغییر می‌دهد. شرایط جدید افکار را تغییر می‌دهد. شرایط جدید ممکن است افکار را تقویت کند. شرایط جدید ممکن است افکار را تضعیف کند. فکر و عمل در چرخه پیچیده‌ای با هم رابطه دارند.

پیتر سنگه<sup>۱</sup> می‌گوید: «سازمان‌هایی، در آینده برتری خواهند داشت که متوجه شوند چطور تعهد و ظرفیت افراد در تمامی سطوح سازمانی، برای یادگیری برانگیزند». یک سازمان یادگیرنده یا جامعه فربه سازمان و جامعه ای است که به طور پیوسته ظرفیت خود را برای خلق آینده‌اش توسعه می‌دهد. حال پرسش کلیدی در این جا این است که: آیا نگاه کلان به «موضوع نگرش» چیزی بیش از نگاه خرد به «نقطه نگاه»، آن دارد یا تلفیقی از آن‌ها مد نظر است؟ اگر پاسخ مثبت است آن چیز چیست؟ پاسخ "تفکر ترکیبی" است. به این معنا که باید ترکیبی از تفکر سیستمی و انتقادی را مورد نظر قرار دهیم. در این نگاه ترکیبی، کلیت و کلیات و جزئی و جزئیات باید با هم و در هم تنیدگی خود را به ما آشکار کنند.

طبق تفکر سیستمی، ویژگی‌های مهم یک سیستم از تعامل بین اجزاء آن بوجود می‌آید نه از فعالیت جداگانه آن‌ها؛ وقتی سیستم را تجزیه می‌کنیم، ویژگی‌های مهم خود را از دست می‌دهد. بنابراین سیستم، یک کل است که با تحلیل قابل درک نیست. با توجه به نکته فوق، روشی غیر از تحلیل برای درک رفتار و ویژگی‌های سیستم ضروری است. ترکیب

---

<sup>۱</sup> Peter Senge:

انقص فوق را جبران نموده و برای تفکر سیستمی، يك موضوع کلیدی است. در واقع، تحلیل و ترکیب، مکمل هم هستند.

تفکر سیستمی به ما می‌آموزد که اجزاء را در کلی که تشکیل داده، و در آن حضور دارند، بنگریم و تحلیل کنیم. تفکر سیستمی محیط سیستم و زیر سیستم، محیط درونی و برونی و ... را در تلاقی با هم می‌نگرد. تقدم ترکیب بر تحلیل در تفکر سیستمی مورد پروا است. در تفکر تحلیلی، چیزی که می‌خواهیم بررسی کنیم، به عنوان يك کل تجزیه می‌شود. تحلیل روی ساختار موضوع متمرکز می‌شود و تعیین می‌کند سیستم‌ها چگونه کار می‌کنند. ولی در ترکیب، چیزی که می‌خواهیم بررسی کنیم، به عنوان يك جزء از کلی که آنرا دربرگرفته، بررسی می‌شود. ترکیب بر کارکرد متمرکز است و کارکرد‌ها هستند که در نهایت معنا و مفهوم سیستم را در عمل به نمایش می‌گذارند. داستان معروف شاگرد آهنگر و جمله‌ی مشهور "بمیر و بدم"؛ از این معنا برخوردار است. هر جزء در نهایت باید کارکرد خاص خود را داشته باشد و در مجموع کارکرد دیگر اجزای موجود را کامل نماید. به این گونه؛ ترکیب درك<sup>۱</sup> را افزایش می‌دهد. ترکیب از بیرون پدیده‌ها و پدیدارها به آن‌ها نگاه می‌کند. تحلیل، دانش<sup>۲</sup> ایجاد می‌کند. تحلیل به درون چیزها می‌نگرد.

بر اساس این آگاهی پدید آمده از نگاه ترکیبی به سیستم‌های موجود در ایران معاصر به ویژه در دهه‌های گذشته می‌توان دریافت؛ بر اساس بافتار کلام محورانه‌ی موجود در ایران در سده‌های گذشته؛ به همراه ریختار تقابلی و رودروگرایی نفی‌کننده‌ی موجود؛ سیستم‌ها نمی‌توانند از جوهر و ماهیت سیستمی برخوردار باشند و تنها شاکله‌های پراکنده را آشکار می‌سازند که در درون از مناسبت درونی برخوردار نیستند و در برون نمی‌توانند تناسب بیرونی ایجاد نمایند و با محیط‌های ارتباطی و رابطه‌سازی‌های گسترده‌ی خود بهره‌مند گردند.

به این گونه؛ نظریه تفکر سیستمی از جمله رهیافت‌های سیستمی و اقتضایی محسوب می‌شود و مبتنی بر این تفکر است که باید سامانه‌ها و سازمان‌های موجود را به منزله یک کل نظام یافته در نظر گرفت. بر مبنای این نظریه، از تحلیل داده‌ها برای حل مسائل و اتخاذ تصمیم استفاده می‌شود.

---

<sup>۱</sup> Synthesis

<sup>۲</sup> Understanding

<sup>۳</sup> Knowledge

رهیافت سیستمی با در نظر گرفتن چهارچوبی برای تجسم عوامل و متغیرهای داخلی و خارجی سازمان در قابل یک مجموعه واحد، به شناخت "خرده سیستم‌ها"، "سیستم اصلی" و "ابر سیستم پیچیده محیط بر سازمان" کمک می‌کند.

بدین ترتیب می‌توان با در نظر گرفتن کارهای برنامه ریزی شده و کارهای انجام شده توسط هر خرده سیستم از سیستم کلی سازمان، برای بهبود فعالیت‌های سازمان در مسیر تحقق مأموریت آن اقدام کرد. به طور کلی تحلیل هر پدیده در نظریه سیستمی، با توجه به عناصر اصلی آن (داده‌ها، فراگرد، بازده‌ها) انجام می‌پذیرد.

سیستم مجموعه‌ای از اجزای به هم پیوسته است که برای کسب هدف مشترک فعالیت می‌کنند. معمولاً سیستم‌های بزرگ از تعدادی خرده سیستم یا اجزای کوچک تر تشکیل می‌شوند. بنابر این هر سازمان به منزله یک سیستم باز در نظر گرفته می‌شود که از تعدادی خرده سیستم تشکیل شده و ضمن فعالیت در یک فراگرد مستمر "تبدیل منابع ورودی به محصولات خروجی" با محیط خود در تعامل است.

نظریه عمومی سیستم‌ها از جهاتی مرهون کتابی به همین نام از لودویگ فون برتالانفی<sup>۱</sup> است. برتالانفی معتقد بود که اگر مفهوم سیستم را بشناسید و با مکانیزم‌هایی مثل باز خورد<sup>۲</sup> آشنا باشید، بسیاری از پدیده‌های جهان را به خوبی درک خواهید کرد.

برتالانفی بر این باور بود که بسته بودن سیستم‌ها باعث می‌شود انتروپی آن‌ها به تدریج افزایش پیدا کند و به سمت مرگ بروند. موجودات زنده به این علت زنده می‌مانند که یک سیستم باز هستند و با محیط خود، ماده و انرژی تبادل می‌کنند. مثلاً متابولیسم را در نظر بگیرید. این فرایند دقیقاً مصداق تبادل دائمی ماده و انرژی با محیط است.

تقسیم‌بندی سیستم باز و بسته آن قدر ساده به نظر می‌رسد که ممکن است هیچ وقت به این فکر نکنیم که چه کسی آن را مطرح کرده و چه نکاتی درباره‌اش گفته است. اما کافی است به این نکته توجه کنید که پس از این که برتالانفی «زنده بودن» و «باز بودن سیستم» را کنار هم قرار داد و توضیح داد که بسته بودن سیستم به معنای مرگ تدریجی آن است، نظریه پردازان سیاست، اقتصاد و مدیریت هم به نگاه تازه‌ای مجهز شدند.

نگاه برتالانفی، بیشتر از جنس یک دکترین و حتی شاید پارادایم است. به بیان دیگر، او معتقد بود که نظریه سیستم‌ها یک نظریه در کنار سایر نظریه‌ها نیست. بلکه بستری برای نگرش و اندیشه است که نظریه‌های دیگر می‌توانند همگی در دامن آن تعریف شوند و رشد کنند. به همین علت در نوشته‌های سال‌های پایانی زندگی‌اش بارها اصطلاح

---

<sup>۱</sup> Ludwig von Bertalanffy

<sup>۲</sup> Feedback

دکترین<sup>۱</sup> را می‌بینید. بر این اساس، برخی از شاگردان و علاقه‌مندان او هم ترجیح داده‌اند از اصطلاح "نظریه عمومی سیستم‌ها"<sup>۲</sup> استفاده کنند و «سیستم‌شناسی» را به جای «نظریه‌ی سیستم‌ها» قرار دهند.

چستر بارنارد، در کتاب معروف "وظایف مدیر عالی اجرایی" سازمان‌ها را به منزله مجموعه پیچیده‌ای از خرده سیستم‌های همکاری کننده در نظر می‌گیرد. یعنی سازمان مجموعه پیچیده‌ای از خرده سیستم‌های اجتماعی، شخصی، زیستی، فیزیکی است که در یک ارتباط منظم و خاص، نتایج فعالیت آن‌ها برای دست‌یابی به حداقل یک هدف معین با هم تلفیق می‌شود.

بارنارد بر این باور است که تحقق همکاری در سازمان، به وجود سه عامل: "تمایل به خدمت"، "هدف مشترک"، "ارتباط"، بستگی دارد. به نظر وی اگر این سه عامل در یک سازمان وجود نداشته باشند، یا مستقل از یکدیگر عمل کنند، دیگر سازمانی باقی نخواهد ماند. بر اساس نظر بارنارد، ارتباطات عاملی نیرو بخش است که شکاف طبیعی میان تمایل فرد به خدمت و هدف مشترک سازمان را پر می‌کند.

نبود کارآمدی سیستمی و اساساً نبود سیستم به معنای واقعی آن در یک جامعه ملی نمایانگر حکمرانی ناکارآمد است. ناکارآمدی در هر کشوری را در نگاه نخست به کیفیت حکمرانی در آن کشور بازمی‌گردد. حکمرانی بد پیش و بیش از هر چیز محصول نبود سیستم و یا لغزندگی و ناکارآمدی سیستمی است. حال این حکمرانی در بخش‌های مختلف می‌تواند قوت و ضعف داشته باشد. اما در مجموع رفتار و عملکرد یا کارآمدی و ناکارایی سیستم است که وضعیت آن کشور را در وضعیت بد حکمرانی قرار می‌دهد. شوربختانه باید اذعان داشت سیستم‌ها فاسد هستند و در بستری بسیار ناموزون و بر روی شن روان استقرار یافته‌اند. در تمام این سال‌ها حکمرانی ما ناکارآمد بوده است؛ اساساً ساختار حکمرانی ما برای اداره یک کشور پرجمعیت، پروسعت، پر منابع و در عین حال پر چالش، مبتنی بر واقعیت نظریه سیستم‌ها و تفکر سیستمی انتقادی مستقر نیست. از این رو نمی‌تواند تفکر استراتژیک درستی را دنبال کند. این نظم پر نوسان و پرهزینه؛ بیشتر بر مبنای آرزوها و ایدئولوژی‌ها استوار بوده است که در تمام این سال‌ها جواب خود را پس داده است. نتایج حاصل از عملکردها می‌توانند در ده نیروی پیشران توسط گروه‌های گوناگون پژوهشی با معیارها و سنج‌های علمی مورد پروا و بررسی قرار گیرند؛ آنگاه خواهیم دید نتایج چه مواردی را نشان می‌دهند. ما می‌توانیم برای تمامی

---

<sup>۱</sup> Doctrine

<sup>۲</sup> General Systemology

ناکارآمدی‌ها، دلایل زیادی نام ببریم اما همه آنها در نهایت به نبود سیستم در ریختاری تقابلی و در بافتاری دوگانه انگار ستیزش‌گر در بر ساخت حکمرانی بد بر می‌گردد. بله!! این امکان وجود دارد و قابل ملاحظه است که هر لحظه تلاش می‌شود مسایل جزیی در قالب تبلیغات و شعائر مذهبی و رویکردهای ایدئولوژیک بزرگ‌نمایی و زمینه ساز قبول وجود سیستم‌هایی کارآمد در حوزه های گوناگون شود. اما "انفجار نادانی" و به پیروی از آن نفوذ عاملیت های ناکارآمد پنهان شده پشت این تبلیغات و گزاره های پر ابهت دینی - مذهبی و گفتمان قدرتمند حامی آن موجب شده است تا سیستم‌ها از ناکارآمدی عبور و به فاجعه سازهای بزرگ برای آینده ایران و ایران آینده تبدیل شوند.

در دیدگاه سیستمی، جامعه به عنوان یک «کلیت»، شامل مجموعه‌ای از اجزا می‌باشد که در ارتباط متقابل با یکدیگر، زمینه تداوم حیات جامعه را فراهم می‌آورد، بر این اساس در دیدگاه سیستمی، جامعه یک موجودیت کلان و هشیار است که دگرگونی در یک بخش، بر تمامی تغییرات دیگر تأثیر می‌گذارد، موجب ارتقا و بهبود کارکرد سیستم یا افول آن می‌شود. از این رو حکمرانی خوب و بد تنها به عملکرد کارکردگرایانه ی حکام محدود نمی‌شود. "ملت سیستمی و دولت سیتیم پذیر"؛ "برسازنده جامعه بایسته و توسعه پذیر" هستند و در کنار هم بودگی آن‌ها در یک نظام سیستمی بزرگ و کلان سیستم کارآمد می‌تواند ضامن پیشرفت و توسعه ملی یک جامعه باشد.

دانایی هوشمندانه و فراتر از آن هوشیاری ملی می‌تواند حامل دیدگاه سیستمی، باشد. همین توجه خاص به ارتباط متقابل اجزا و دیدن آنها در ذیل یک مکتب بهم پیوسته و منظم است که می‌تواند این نابسامانی و ناسازمانی پنهان در قالب یک نظام را آشکار سازد. در دیدگاه سیستمی، و نگاه تالکوت پارسونزی به آن، یک جامعه متشکل از چهار زیر سیستم اصلی است که شامل زیر سیستم‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است. این بخش‌ها هر یک دارای زیر مجموعه‌های دیگری هستند. به بیان دیگر هر زیر سیستم به چهار زیر سیستم تقسیم می‌شوند. سیستم‌ها دارای کارکردهای خاص هستند که در نهایت با فعلیت بخشی به کارکرد خود تداوم سیستم را تضمین می‌کند.

گرچه هر یک از این بخش‌ها اهمیت خاص خود را دارند، ولی زیر سیستم سیاسی، در مقام «مغز» سیستم عمل می‌کند و روابط آن سیستم را با محیط بیرونی خود تنظیم می‌کند. کارکرد این خرده سیستم در نظام اجتماعی، "نیل به اهداف" است. این کارکرد اصلی ترین کارکرد یک جزء نسبت به دیگر اجزاء به حساب می‌آید که کاملاً به اجزای دیگر و انجام درست کارکردهایشان وابسته است. از این رو سیاست باید قدرت کاربرد مشروع اجبار بر اجزای دیگر را برای انجام کارکرد و ایجاد تعادل داشته باشند.

از دل تأملات تفکر سیستمی در مورد این بخش بوده که اندیشه‌های آن در پیرامون مدیریت و شیوه‌های بهینه اداره امور استخراج شده و سنتی نیرومند از تفکر و عمل در عرصه مدیریت را به وجود آورده است. مدیریت در این معنا، بخشی از سیستم کلی است که به نوعی هدایت و جهت‌دهی به عملکردهای کلان را در دست دارد، ولی در عین حال مستقل از سایر بخش‌های سیستم نیست، بلکه خود عمیقاً تحت تأثیر تحولات در سایر بخش‌هاست، و درس بزرگ نگرش سیستمی برای یک مدیر در همین نکته نهفته است که مدیریت تنها هنگامی قادر به انجام بهینه امور خواهد بود که خود را در قالب یک کلیت نظام‌مند ببیند و بداند در قالب یک سیستم عمل می‌کند و طبعاً باید اقدامات خود را بر اساسی دید کلی‌نگر و جامع‌نگر انجام دهد. رویه غلط در این میان، آن است که مدیریت، صاحب این هوشمندی در جهت کل‌نگری نباشد و در دام بخشی‌نگری بیافتد و عملکرد خود را بدون توجه به ابعاد کلان سیستمی تنظیم نکند.

مطابق دیدگاه سیستمی، کشور یک سیستم است و این سیستم نیازمند مدیریت است و شرط اصلی مدیریت این سیستم، آن است که مدیران، با گذر از جزئی‌نگری، اجزا را در ارتباط متقابل با یکدیگر ببینند و سعی در هدایت رهبری آن با دیدی جامع داشته باشند. (Dubrin, 1989, p. 7. اسدی. 1379)

گرچه درک اهمیت دیدگاه سیستمی در مدیریت کلان، از ابتدای پیدایش و رشد رشته مدیریت آشکار بوده است، ولی در آغاز هزاره جدید و با توجه به رویدادهایی که از اهمیت تاریخی بسیاری برخوردارند، اهمیت داشتن دیدگاهی سیستمی جامع‌نگر، بیش از پیش مورد تأکید است. تحولات امروزین در زندگی بشری که حول انقلابی عظیم در تکنولوژی‌های اطلاعاتی می‌گردد، در عصری که آن را هوش مصنوعی نامیده اند و من تمایل شدیدی در آن به سمت عصر روح مصنوعی را مشاهده می‌کنم؛ چشم‌اندازهای زندگی اجتماعی انسان همواره در حال دگرگون شدن است. این دگرگونه سازی با سرعتی شتابان در راستای سازماندهی مجدد بنیان‌های جامعه معاصر حرکت می‌کنند، سرشت این سازماندهی مجدد، تقویت روابط متقابل میان اقتصادها، فرهنگ‌ها، سیاست‌هایی است که تا مدت‌ها قبل از یکدیگر مستقل به نظر می‌رسیدند. در این تحول شکلی جدید از روابط میان اقتصاد، دولت و جامعه در سطح ملی و بین‌المللی ایجاد می‌شود که پیش از پیش بر استحکام دیدگاه سیستمی در تحلیل جوامع انسانی و هوشمندی‌های حاصل از آن برای سازماندهی و مدیریت جامعه معاصر می‌افزاید.

به رغم این تحولات و دگرگونی‌های عظیم، تحقیقات گسترده در کشور ما نشان می‌دهد که مدیریت در کشور، در چارچوبی فاقد دید منسجم و کلیت‌نگر حرکت می‌کند و بخشی‌نگری امری طبیعی در نظام مدیریتی ما در سطوح خرد و کلان حرکت می‌کند و



این ضعف و نارسایی در بخش مدیریت کلان کشور حضور قاطعی دارد و شوربختانه به صورتی پنهان، بر عملکردها، سرشتی فرسایشی می‌بخشد، بدون آنکه ما بدانیم از کجا ضربه می‌خوریم.

علاوه بر این در فقدان دیدگاه سیستمی و کلان‌نگر، مدیریت کشور قادر به فهم محیط در حال تحولی جهانی نیست که ما در برگرفته و منطق خود را بر ما و عملکردمان تحمیل می‌کند و تخریب‌های زیادی را ناشی از آسیب‌های درونی و تهدیدهای بیرونی برای ما بوجود می‌آورد.

رویکرد سیستمی در مدیریت اساساً غربی دانسته می‌شود و با مهر غرب‌گرایی و پیوست‌های رسانه‌ای آن متوجه تلاشگران این عرصه می‌شود. باید اذعان داشت که سیستم فسادزده نیز از این معانی استقبال و نفوذ این معنا را در خود پذیر است. از این رو گفتمان غالب پذیرشگر این اتهامات به جامعه علمی کشور است.

چنان که گفته شد، نظریه عمومی‌سیستم‌ها، به عنوان یک رویکرد فلسفی و روش شناختی، تأثیرات عمیق و پایداری را در نحوه نگرش انسان معاصر نسبت به جهان و امکان تغییر آن ایجاد نموده است. (مهدیزاده و همکاران. ۱۳۸۵. ص ۴۴. فخریمی.

۱۳۷۹. ص ۲۱۱) در یک تعریف ساده، روش سیستمی، شامل دسته‌ای از دستورالعمل‌ها و یا اصول مدیریت نیست، بلکه یک «رویکرد» است که در بطن خود القای بینشی خاص را جهت مدیریت یک سازمان و درک بهتر ارتباطات پیچیده اجزایی که یک کل واحد را تشکیل می‌دهند را شامل می‌شود. (همان. ص ۲۰۸) می‌دانیم که هدف هر مدیریتی، تحقق اهداف تعریف شده برای آن است و مجموعه اقدامات و فعالیت‌هایی که جهت تحقق اهداف سازمانی صورت می‌پذیرد را می‌توان «مدیریت» نامید. مدیریت، از طریق بکارگیری منابع و اتخاذ روش‌های مناسب رهبری و سازماندهی، در صدد تحقق اهداف برمی‌آید. (Dubrin. ۱۹۸۹. p. ۵. اسدی. ۱۳۷۹).

جهت سازماندهی مورد نیاز جهت تحقق اهداف، در تئوری‌های مدیریت، دیدگاه‌های مختلفی وجود داشته و دارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، به قول ویلیام اسکات، مکتب سازمان سیستمی است. در تعریف اسکات، ویژگی مهم دیدگاه فوق، باور به روابط متقابل اجزا با یکدیگر و رابطه عمیق یک سیستم سازمانی با محیط خود می‌باشد.

مکتب سیستم‌ها، سازمان را از دو دیدگاه مورد بررسی قرار می‌دهد:

۱) سازمان به عنوان سیستم اجتماعی که اثرگذاری متقابل اجزاء متشکله سازمان از قبیل کارکنان، واحدها، تکنولوژی، ساختار رسمی و محیط خارجی سازمان را در برمی‌گیرد؛

۲) سازمان به مثابه سیستم اطلاعاتی که تصمیم‌گیری، هماهنگی و ارتباطات را پیگیری می‌نماید و سازمان را مکانیزمی برای جمع‌آوری و مرتب کردن اطلاعات برای مدیران و تصمیم‌گیرندگان می‌داند. هر دو سیستم یاد شده در چارچوب سیستم بزرگتری که از سه عامل جامعه، دولت و کشور تشکیل شده است، قرار دارند و در ارتباط ارگانیک با عوامل سه‌گانه ذکر شده می‌باشند (Simon, ۸۷ و فحیمی، ۱۳۷۹، ۲۱۲).

رواج تفکر سیستمی در مدیریت با در نظر گرفتن عوامل بیرونی و درونی دخیل در سازمان، منجر به ارائه تصویر بهتر و منسجم‌تری از سازمان گردید که خود موجب ارائه تئوری‌های جدیدی در مدیریت، و از جمله آن‌ها تئوری اقتضایی گردید. در تئوری مذکور مطلق‌گرایی رد گردیده و کارایی هر شیوه مدیریتی وابسته به امکانات، شرایط و موقعیتی دانسته شده است که در آن زمان و مکان، سازمان را در بر گرفته است. اما این بدان معنا نیست که مدیریت اقتضایی در برابر اساس نگرش سیستمی قرار گیرد و بهانه‌ای برای ایجاد فضای مدیریت ضد سیستمی در درون هر سیستم و بهانه‌ای برای گریز از پذیرش مسئولیت در درون یک سیستم شود.

نگرش سیستمی، چارچوب روش‌شناختی جهت تحقیق و بررسی ساخت و کارکرد یک سیستم را فراهم می‌آورد (شکویی، ۱۳۷۸، ۴۹) که می‌تواند ما را در زمینه انتخاب و گزینش بهترین شیوه با در نظر گرفتن شرایط و موقعیت آن یاری رساند.

مدیریت کلان بخشی‌نگر در نگرش سیستمی پذیرفته شده است. مدیریت در اجزای گوناگون و سطوح مختلف یک جامعه ملی مانند مدیریت شهری و روستایی، مدیریت سیاسی، یا اقتصادی و ... بخشی از مدیریت کلان کشوری را تشکیل می‌دهد که در اثرپذیری مستقیم از آن می‌باشد و آن را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. با بررسی دیدگاه غالب در مدیریت کلان می‌توان مسائل مدیریت در لایه‌های گوناگون را نیز تجزیه و تحلیل نمود.

این لایه‌های گوناگون و بخش‌های مختلف به عنوان واقعیتی جغرافیایی، اقتصادی، سیاسی و جامعه‌شناختی در هر دوره‌ای از رشد و تحول خود، از هر کدام از عوامل مذکور تأثیر پذیرفته و بر هر کدام از آن‌ها تأثیر تأثر متقابل گذاشته‌اند. پیچیدگی هر یک از این عوامل، خود موجب پیچیدگی هر کدام از این بخش‌ها به عنوان تبلور و پژواک کلان برونی در تحلیل نهایی سیستم اصلی، بوده است. مطمئناً سازمان دادن و نظم بخشیدن به سیستم اصلی و چگونگی رشد و تحول آن، نیازمند موضوع‌شناسی پرپهنا و

گستره وسیع و سپس برنامه‌ریزی برای آن می‌باشد. از سوی دیگر سیستم اصلی نیز در نهایت، یک سیستم اجتماعی پویا و باز است که در آن سطوح گوناگونی از حرکات مکانیکی، زیستی اجتماعی و ... در هم آمیخته و با انواع فراسیستم‌ها و زیرسیستم‌های متعدد در ارتباط است. بنابر این مدیریت کلان جامعه بیش از هر سطحی؛ مستلزم ایجاد یک نظام یکپارچه از سطوح مختلف برنامه‌ریزی است که نحوه پیوستگی و هماهنگی میان سیستم‌های فرادست و فرودست را نشان دهد. عواملی چون:

(۱) ناهماهنگی بین سازمان‌های مجری در سطوح گوناگون کلان و خرد که به علت تعدد "شبه سازمان" های مسئول تعدد وظایف پرنوسان آن‌ها، امروزه ناهماهنگی‌های زیادی بین سازمانی بوجود آورده است که تبعات زیان باری مانند هدر رفتن سرمایه‌های انسانی و مالی را به همراه داشته است.

(۲) عدم وجود دستورالعمل یکسان برای برخورد با مسائل مشابه در سازمان‌های مختلف؛ از جمله دیگر مسایل موثر در "سیستم‌گریزی سازمانی" است.

(۳) هم پوشانی وظایف سازمانی که نتایجی همچون موازی‌کاری، دوباره‌کاری، ایجاد تشکیلات عریض و طویل دیوانی، ایجاد اصطکاک و ناهماهنگی در انجام وظایف و مسئولیت‌پذیری را به دنبال داشته است؛ از جمله دیگر عوامل سرعت گاه و ضد سیستمی در سازمان‌ها است.

باید بپذیریم در ایران هیچگاه نظریه سیستمی به درستی پیاده و کارسازی نشده است. آنرا امری برون مرزی؛ ضد فرهنگی و غیر ارزشی و در عمل محدود کننده ی قدرت عاملیت های موثر و مافیاهای موجودی می دانسته‌اند که از بی نظمی های سازمانی و از شبه سازمان های موجود به عنوان منزلگه پوششی رانت خواری‌های خود بهره می برند.

لغزندگی سیستمی پیامد گریزناپذیر ریختار تقابلی و بافتار دوانگاره ستیز موجود در سده‌های طولانی تاریخ معاصر ایران زمین است که فرهنگ و تمدن خود را گم کرده است و ارزش‌های اساسی آن را به عنوان یک نظام اندیشگی واگذاشته است.